

«مقدمه‌ای تحلیلی بر خودشناسی»

استاد حسین نوروزی

آخرین ویرایش: ۱۵-۰۳-۱۴۰۳

اهمیت خودشناسی

مبحث پیش رو، اولی‌ترین بحث، ریشه‌ای‌ترین تحقیق، و نافع‌ترین مذاکره است؛ و هیچ بحث، گفت‌وگو یا مذاکره‌ای نیست مگر اینکه وابسته و نیازمند به آن است. این بحث، زیربنا و پیش‌نیاز تمام مباحث و علوم است و خود، هیچ پیش‌نیاز و مقدمه‌ای جز بلوغ فکری و رسیدن به مرز تعقل ندارد.

مرز تعقل

مرز تعقل، آغاز خروج از مرحله تقلید کورکورانه، تعبّد عامیانه و تعصب جاهلانه است. هر انسانی در مسیر رشد طبیعی خود پس از گذراندن مراحل تقلید طوطی‌وار و تعبّد کودکانه، به مرحله‌ای می‌رسد که می‌خواهد خودش بفهمد و با فهم خودش زندگی کند. او نمی‌خواهد فهم خود را نادیده بگیرد و در این مرحله است که رشد اختیاری و انسانی‌اش آغاز می‌شود. تنها در این زمان است که به مرز تعقل رسیده و شنیدن مباحث پیش رو مانند آب حیاتی، جان تشنه‌اش را سیراب می‌کند؛ در غیر این صورت، این بحث همچون سمی مهلک، مانع رشد طبیعی و لازم او شده و وی را از طی مراحل تقلید و تعبّد محروم می‌کند.

ملاک و میزان درستی و نادرستی افکار و عقاید چیست؟

بحث مذکور را با طرح سوالی آغاز می‌کنم: ملاک و میزان درستی و نادرستی افکار و عقاید چیست؟ از کجا بفهمیم عقیده‌ای واقعی یا غیرواقعی است؟ آیا شاخص و میزانی برای تشخیص واقعیت از غیر واقعیت وجود دارد؟

اگر شاخص و میزانی برای شناخت واقعیت از غیر واقعیت نداشته باشیم، هیچ علم و شناخت واقعی نخواهیم داشت؛ زیرا هرگز نخواهیم توانست به هیچ‌یک از علوم و شناخت‌هایی که برایمان حاصل می‌شود اعتماد کنیم، قادر به درک واقعی بودن هیچ ادراکی نخواهیم بود و در مسیر تحصیل عقیده صحیح، درمانده خواهیم شد.

این پاسخ که ما برای تشخیص واقعی یا غیرواقعی بودن علوم و شناخت‌ها، به عقل و فهم و شعور مراجعه می‌کنیم گرچه صحیح است، ولی معلوم نمی‌کند که تفاوت علم با عقل در چیست و چرا عقل، شاخص تشخیص واقعی بودن علم است.

برای رسیدن به پاسخ صحیح این پرسش، ابتدا باید ببینیم وقتی مطلبی را می‌فهمیم، آن را تصدیق یا تکذیب می‌کنیم و فهم خود را مطابق با واقع و دور از خطا و اشتباه می‌دانیم، دقیقاً چه اتفاقی می‌افتد؟ چه می‌شود که گاهی می‌گوییم فلان سخن را فهمیدم و صحیح بود، یا فهمیدم و صحیح نبود؟ به عبارت دیگر، **مکانیزم فهمیدن و تشخیص درست از نادرست و واقعیت از غیر واقعیت چیست؟** پاسخ به این سؤال پس از تبیین معنای علم و عقل و بیان اقسام ادراکات روشن می‌شود.

معنای علم و عقل و اقسام ادراکات

هر انسانی ناگزیر از داشتن دو دسته ادراک است: ادراکات دانستنی (علم) و ادراکات یافتنی (عقل).

۱. ادراکات دانستنی (علم حصولی)

ادراکات دانستنی، ادراکاتی هستند که برای درک شدن نیاز به واسطه دارند و ما توسط مفاهیمی از آن‌ها که در ذهنمان نقش می‌بندند، علم به وجودشان پیدا می‌کنیم و خود آن‌ها وارد ذهن ما نمی‌شوند. مثلاً وقتی به آب نگاه می‌کنیم، تصویر و مفهومی از آن در ذهنمان وارد می‌شود و به واسطه آن تصویر، پی به وجود آب در خارج می‌بریم، بدون اینکه وجود خارجی آب، وارد ذهنمان شده و آن را خیس کند. این نوع از ادراکات را که به واسطه مفاهیم واقعیات برایمان حاصل می‌شود، ادراکات حصولی یا دانستنی می‌نامیم.

این نوع از ادراک، مصون از خطا نبوده و امکان غیرواقعی بودن دارد. واقعی بودن آن‌ها نیازمند دلیلی برای اثبات است، زیرا ممکن است آنچه در ذهن نقش بسته با واقعیت تطابق نداشته و توهم باشد، مانند تصویر سراب که در ذهن همانند تصویر آب است. این تصویر می‌تواند فرد را دچار خطا کند و انسان خیال کند واقعاً آب است.

احتمال خطا در ادراکات دانستنی به خاطر این است که میان ادراک‌کننده و ادراک‌شونده، واسطه، یعنی ذهن، وجود دارد. وجود همین واسطه است که امکان خطا را در سه مرحله ایجاد می‌کند.

امکان خطا در سه مرحله‌ی ادراکات دانستنی:

1. **مرحله دریافت مفاهیم توسط حواس:** مانند وقتی که ابزارهای دریافت‌کننده مفاهیم مثل حواس پنجگانه، دچار نقصان باشند و نتوانند به وظیفه خود به خوبی عمل کنند. در نتیجه، دریافت مفاهیم مطابق با واقع نخواهد بود.
2. **مرحله انتقال مفاهیم به ذهن:** مانند وقتی که عوامل گوناگونی چون اختیار، محیط، آموزش، عادات، علایق و دلبستگی‌ها چنان ذهن ما را برنامه‌ریزی کرده باشند که مفاهیم دریافتی را آن‌گونه که برنامه‌ریزی شده به ذهن منتقل کنند، نه آن‌گونه که هست.
3. **مرحله تفکر یا همان پردازش مفاهیم در ذهن:** عوامل زیادی می‌توانند در آن تأثیر گذاشته و آن را از مسیر صحیح خود منحرف و دچار خطا کنند.
همه این مراحل سه‌گانه تنها در ادراکات دانستنی راه دارند که به واسطه مفاهیم درک می‌شوند.

۲. ادراکات یافتنی (علم حضوری و عقل)

ادراکات یافتنی، ادراکاتی هستند که برای درک‌شدن نیازی به ذهن و مفاهیم ذهنی ندارند و خود معلوم نزد انسان حاضر می‌شود. مانند ادراک خود ذهن؛ یعنی در ادراک حصولی، ادراک هر چیزی توسط ذهن بود ولی ادراک خود ذهن نمی‌تواند توسط ذهن باشد بلکه باید بی‌واسطه نزد انسان حاضر باشد وگرنه دور یا تسلسل باطل لازم می‌آید.

این نوع از ادراکات، چون بی‌واسطه‌اند و خود معلوم، بی‌واسطه، نزد عالم حاضر است، همیشه مصون از خطا بوده و وجود خطا در آن بی‌معناست. زیرا در این ادراک، واسطه و فاصله‌ای میان معلوم با عالم نیست تا امکان عدم تطابق به وجود آید. بنابراین، برای واقعی‌بودن، نیازی به دلیل و اثبات هم ندارد.

یگانه شاخص و میزان نهایی سنجش واقعیت از توهم، همین ادراکات یافتنی است. زیرا وقتی به واسطه مفاهیم ذهنی، علم به چیزی پیدا می‌کنیم، گذشته از ادراک آن، وجود خود این مفاهیم ذهنی را هم درک می‌کنیم. یعنی می‌یابیم که ذهن و مفاهیم ذهنی داریم و در حال ادراک هستیم. پر واضح است که مفاهیم ذهنی نمی‌توانند در این ادراک ما نقشی داشته باشند و علم و آگاهی ما از مفاهیم ذهنی به واسطه ادراک یافتنی و وجدانی است.

تمام ادراکات دانستنی ما هم برای اینکه واقعی بوده و توهمی نباشند، باید در نهایت به ادراک یافتنی منتهی شوند. پس وقتی می‌گوییم برای فهمیدن، شناختن و تشخیص واقعیت از توهم باید به خود مراجعه کنیم، منظور از مراجعه به خود، رجوع به ادراکات یافتنی است. اما ادراکات یافتنی که بدون واسطه مفاهیم حاصل می‌شوند، از مراحل سه‌گانه امکان خطا مصون خواهند بود.

در حقیقت، ادراک‌شونده چیزی جدا از ادراک‌کننده نیست و برای درک‌شدن نیازی به ابزارهایی مانند حواس، واسطه‌ای چون مفاهیم یا محلی به نام ذهن یا پردازش‌گری به نام فکر نیست، بلکه خود واقعیات نه مفاهیم آن‌ها مورد مشاهده مستقیم قرار می‌گیرد و دیگر معنا ندارد واقعیت از خودش جدا بوده و با خودش انطباق نداشته باشد.

خطا یعنی اشتباه‌شدن چیزی با چیز دیگر؛ پس وقتی یک چیز بیشتر نیست و میان ادراک‌کننده و ادراک‌شونده دوئیتی وجود ندارد، احتمال اشتباه منتفی است.

بنابراین، هر انسانی ادراکی از نوع یافتنی دارد که مصون از هر نوع خطا و اشتباه است. اگر کسی بتواند با این نوع از ادراکات خود ارتباط وثیق و عمیقی برقرار کند و همه وقایع را از منظر ادراکات یافتنی مشاهده کند، به مقام مصونیت از خطا می‌رسد و می‌شود انسان معصوم. یعنی همان‌طور که ما درون خود ادراک مصون از خطا داریم، در بیرون هم می‌توانیم انسان‌هایی داشته باشیم که ادراک مصون از خطای آن‌ها رو آمده و به فعلیت رسیده باشد و معصوم باشند.

داشته‌های فطری ناخودآگاه و نحوه شناخت واقعیات

داشتن ادراکات یافتنی، به معنای وجود ادراکات داشتنی است. یعنی وقتی می‌توانیم واقعیتی را بیابیم که آن را در خود داشته باشیم. وگرنه یافتن بی‌معنا شده و فرقی بین یافتنی‌ها و دانستنی‌ها نخواهد بود. زیرا در ادراکات دانستنی، معلوم غیر از عالم است. به همین خاطر برای دانسته‌شدن نیاز به واسطه‌شدن مفاهیم در ذهن هست؛ ولی در ادراک وجدانی و یافتنی نیازی به وساطت مفاهیم ذهنی نیست و خود آن واقعیت وجدانی، نزد عالم حاضر بوده و بی‌واسطه مشاهده می‌شود. در حقیقت، معلوم همان عالم و عالم همان معلوم است و جدایی و دوئیتی میان آن‌ها نیست تا محتاج واسطه باشد. بنابراین تمام ادراکات یافتنی قبل از اینکه خودآگاه شوند باید از بدو تولد در فطرت ناخودآگاه ما موجود باشند.

اگر انسان این ادراک فطری را نداشت، هرگز نمی‌توانست ادراک یافتنی داشته باشد و واقعی بودن چیزی را بیابد و وجدان کند. اگر نمی‌توانست واقعیت چیزی را وجدان کند، هرگز نمی‌توانست پی به واقعی بودن ادراکات دانستنی ببرد. اگر هم اکنون با مشاهده موجودات اطرافمان پی به وجود واقعی آن‌ها می‌بریم، دلیلی جز وجود داشته‌های ناخودآگاه فطری ندارد. یعنی مثلاً هنگامی که با حواس پنجگانه از وقایع بیرونی، مفاهیم و تصاویری را در ذهن خود می‌آوریم، برای تایید و تصدیق واقعی یا غیرواقعی بودن آن‌ها به حقایق و داشته‌های فطری خود مراجعه کرده و با آن‌ها می‌سنجیم. اگر مطابقت آن‌ها را با داشته‌های فطری خود وجدان کرده و یافتیم، واقعی بودن آن‌ها را تصدیق و اگر عدم مطابقت را یافتیم، تکذیب می‌کنیم.

دلایل عدم مراجعه به فطرت خود

چرا با وجود داشتن ادراکات یافتنی بدون خطا، گاهی در شناخت واقعیات دچار خطا می‌شویم و برای شناخت حقیقت به هر چیزی، هر کسی و هر کتابی سر می‌زنیم، اما به داشته‌های ادراکی فطری خود مراجعه نمی‌کنیم؟

اولین دلیل این است که نمی‌خواهیم واقعیات را آن‌گونه که هستند، بدانیم.
دلیل دوم این است که نمی‌دانیم چنین منبع غنی ادراکی در باطن جان خود داریم.
و دلیل سوم این است که نمی‌توانیم به خود مراجعه کنیم.
البته هر یک از این دلایل دارای علی هستند که به تشریح و توضیح نیاز داشته و در محل خود بیان شده است.